

بقلم شیوای: آقای ع. قویم

امیر مسعود و سید سلیمان شهدانی

- ۴ -

سلطان ظهیر الدوله رضی الدین ابراهیم غزنوی پادشاهی بود فوخته روی و فرهمند و تاجداری صائب رای و هوشمند و شهر باری سانس و مدار که در زمان تراجیع کار سلطنت غزنویان بتاج و تخت رسیده بامداد الهام ایزدی و تلقین بخت بمصالح ملکداری و رسوم رعیت پروری قیام کرد و بنام عدل را پس از انحراف محمد گردانید و در تشیید مبنای کرم و احسان و نفی عوادی ظلم و عدوان بحضرت مالک الملک بسزای و علا تقرب جسته بقدر وسع و طاقت در جبر هر کس و تدارک هر خلل کوشید. جاهایی را که از فترات سابقه روی بویرانی نهاده بود رونق عمارت بخشیده کشور را بصلاح باز آورد. در بار درخشان غزنین بارگام عالمیان و حضرت او مسکن و مساوی جهانیان شد. و رخسار آمال را پس از خدشات یأس و نومیدی آب باروی کار آمد.

همه تاریخ نویسان سلطان ابراهیم راستوده اند. ابوالفضل محمد بن الحسین البیهقی در تاریخ مسعودی مینویسد: روز دوشنبه نوزدهم ماه صفر سنه ۴۵۱ که من تاریخ اینجا رسانیدم سلطان المظفر ابراهیم بن مسعود بن محمود بن ناصر بن الله این اقلیم بزرگ را بوجود خوبستن بیاراست، زمانه بزبان هر چه فصیحتر بگفت:

پادشاهی برفت پاک سرشت	پادشاهی نشست حور نژاد
از برفته همه جهان عمکین	وز نشسته همه جهان دلشاد
گر چراغی زبیش ما برداشت	باز شمعی بجای آن بنهاد
یافت چون شهر باری ابراهیم	هر که کم کرد شاه فرخ زاد

بزرگی این پادشاه یکی آن بود که از ظلمت قلعتی بدان تاری آفتابی بدین روشنائی که به نوزده درجه سعادت رسیده بود جهان را روشن گردانید دیگر چون بسرای امارت رسید اعیان و حشم و کافه مردم را بر ترتیب و تقرب و نواخت و بر اندازه

بداشت چنانکه حال سیاحت و درجه ملک آن اقتضا کرد و در اشارت سخن گفتن
 بجهانیان معنی جهانداری نمود و ظاهر گردانید . اول اقامت تغزیت برادر فرمود
 و بحقیقت بدانید که این ره را شبانی آمد که ضرر کردن کرگان و ددگان بسته گشت و
 لشگری که دلپای ایشان شده بود و مردم به تحسین پادشاهان همه رازنده و یکدل و یکدست
 کرد و سخن مظلومان و ممتحنان شنید و داد و داد، چشم بد دور که نو شیر و آن دیگر است . در
 خبر است ، ان رجلا جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم قال بشي الشيء الامارة فقال عليه السلام
 نعم الشيء الامارة ان اخذها بحقها و حلها و ابر حقها و حلها . و سلطان معظم بحق و حل گرفت
 و آن نمود که پادشاهان محتشم نمایند . - شعرها از استاد ابوحنيفة اسکافی غزنوی
 است که از فضلاء سده پنجم هجری و آزاد مردی فقیه و حکیم شاعر و دبیر بوده سلطان
 ابراهیم نسبت باو عنایت خاص داشته است . فرخ زاد برادر سلطان رضی الدین ابراهیم
 بوده است و پس از آنکه او در گذشت ظهر الدوله ابراهیم که در یکی از قلاع موقوف
 جوانی ۱۱ ساله بود بقرنین آمده بر تخت ملک نشست .

نصرالله فدائی اسپهانی در تاریخ ترکستان هند که پیارسی سره نوشته است
 میگوید : « ابراهیم پور مسعود پس از فرخ زاد تخت غزنین را بفریبگر خود آرایش داد
 و سر همه مردمان کشور خویش را برهنه نمونی خرد و آموزگاری هوش بر بستر آسایش
 نهاد . ملک شاه سلجوقی بالشگری فراوان آهنگ غزنین کرد ، ابراهیم تاب برابری او را
 در خود ندیده فریبی کار بست و بد آن گونه که دلش میخواست کار گرفت . نامه ها
 بمران سپاه و بزرگان درگاه ملک شاه نوشت چنانکه هر کس بخواهد چنین داند که
 بزرگان دربار سلجوقی برای بجای آوردن خواهش ابراهیم و یافتن بخششهای او
 جنبش انگیز ملک شاه بسوی غزنین شده اند که چون بسپاه غزنین برابر شوند از او
 بکسلند و با ابراهیم پیوندند . نامه ها را به یک پخته کاری داده روانه او دوی ملک شاه
 کرد و آنچه بایستی بکار برده شود زبانی باو فرمود . فرستاده هنگامی که از دوی پادشاه
 سلجوقی نزدیک استمراین فرود آمده بود آنجا رسید ، چون ملک شاه با چند تن از شکاربان
 برای تفریح سوار شده بود ، بیدرنک بسوی شکارگاه رفت ، خیلانشان او از

گرفته نزد شاه بردند، ملک‌شاه از وی سراغ گرفت پاسخ درستی نداد، فرمود آنها
 بتازبانهاش بزدند، چون بی تاب گشت فریاد بر آورد و گفت مزیند تسابک‌گویم، شاه
 فرمود دست نکاهدارند آن‌گاه با هزار گونه ترش‌روئی و تلخ‌زبانی چنان وانمود ساخت
 که برای بزرگان دربار و سران سیاه‌ازغزین نامه‌ها دارم ملک‌شاه پرسید کجاست؟ او
 باز بریشان‌گویی آغاز نهاد و پس از یک بار دیگر تازیانه خوردن بگردن چشم و جنبش
 ابروهای جامه خود را نمود، چون جامه‌اش را شکافتند نامه‌ای چند میانه ابره و استر
 یافتند، شاه از خواندن آنها دل از تاخت غزین برداشت در آن میان ابراهیم پیامبری
 نزد ملک‌شاه فرستاده خواهان آشتی و خواستگار دختری شد برای پسر دوم خود مسعود،
 ملک‌شاه هر دو خواهش او را بجای آورد، رسولان از هر دو جانب شدن و آمدن گرفتند،
 خواجه نظام‌الملک ابوعلی الحسن بن اسحاق الطوسی این صلح و سازش را سخت خواهان بود و
 بسیار نصیحت کرد. پادشاه موفق است که تأمل او از خوانم کارها قاصر نیاید و نظر بصیرتش
 با و آخر اعمال محیط گردد. میان غزنویان و سلجوقیان پس از این پیوستگی و سازش، که از بزرگت
 شفقت خواجه حاصل شد ملامت‌ها و مهادات پیوسته گشت، و مرد باید تا کار بداند کرد.
 سلطان ابراهیم، که بدین سان از رهگذر سلجوقیان خود را آسوده ساخت،
 چون آزار و وحشتی که میان غزنویان و سلجوقیان بود برداشته شد
 نخست مالی بسیار بصدقه داد که بی خونریزش صلح افتاد و زن آن پس با همگی هوش و
 خرد بکار کشورداری پرداخت، خطه پهن‌اور هندوستان را که معبد اوتان و اسنام بود
 دارالغز و ساخت و گاه‌گاه بر اطراف و اکناف آن شبه جزیره می‌تاخت و معابد و معابد
 هندوان را ویران میکرد و بجایش مساجد و مشاهد بی می افکند.
 پسر رشیدش سیف‌الدوله ابوالقاسم محمود را هم در هندوستان فتوحات
 درخشان نصیب گشت و بسنت ایابش محمود سبکنگین شهرها می‌گشود و بتها می‌شکست
 و بتکده‌ها ویران میکرد. از فتوحات درخشان او که او را نصیب گشت کشوردن شهر
 «آکره» بود که باره استواری داشت.
 آکره بر کرانه رود پهن‌اور جمن‌واقع و مرکز استان بنگال است. جمعیت این شهر

را دو بیست هزار تن نبشته اند. آگره مدتی پایتخت امپراتوران مغول هندوستان بود، یعنی جلال الدین محمد اکبر شاه در سال ۹۸۱ هجری قمری آنجا را اکبر آباد نام نهاده پایتخت خود ساخت. آگره دارای کاخهای زیبا و جامع بزرگ باشکوهی است بنام مسجد تاج محل که آرامگاه ملکه مه‌علیاهمسر شهاب الدین محمد شاه جهان در جنب آنست. صحن و ایوان و کتبی که شاه جهان در آگره بر سر تربت همسر عزیزش بر افراشت یکی از بناهای زیبای تاریخی هندوستان است.

تاج محل از غراب آثار بشر بشمار میآید، تزیینات و نقوش رنوادیر و حجاریهای ظریف آن ناظرین را متحیر و مبهور میکند، این آرامگاه زیبا در ناحیه ای دلگشا و ساحت پر طراوت و صفائی بر کرانه رودخانه از سنگ مرمر ساخته شده است.

سیف الدوله ابوالقاسم محمود در پایانهای اسفندارمزمه ماه پارسی بظاهر آگره رسیده فرمود در بای قلعه لشکر گاه زدند و گرد بر گرد آنرا محاصره کردند و از منطق صفوف لشکر فصلهای دیگر بر آوردند. چند روز پیوسته جنگ و ستیز بود، جنگی که از آن صعبتر نباشد، که قلعیان سخت بگوشیدند و هیچ تقصیر نکردند. لشکر منصور و غلامان سرائی داد بدادند و قلعه که گرد آن بیشه و کوه کشن بود همچنان عروسی بگر مینمود. آخر سمج گرفته چند جای دیوار فرود آوردند و در روز نوزدهم شهر را بشمشیر بستند، مردم بسیار بکشتند و زنان و فرزندان ایشان را برده گرفتند و غنیمت فراوان بدست آوردند.

ماه نوزدهم در باره بیماری نمود قلعه آگره در آورد ملکزاد بچنگ امیر مسعود، که در رزم شیری دشمن شکار و روز مصاف در چشم او چون شب زفاف بود و لشکر جرار در نظرش صورت دیوار مینمود گاه نبرد و آمیختن بسای مردی پیش مینهاد و از پشت زمین مبارز میبرد، در جنگ آگره دلیرها کردند و چند جراحت یافت از تیرو نیزه و شمشیر.

بطل بغوض الخیل و هی شوامل خلف الاسنة و هی غیر مدحج

استاد سخن که در دربار با عظمت سیف الدوله محمود بشیر بن سخنی قبول یافته و وجیه گشته بود روزهای جشن و شبها در مجالس بزم فتوحات درخشان شاهزاده را که خود در آنها آثار دلاوری و مردانگی بظهور رسانیده بود میستود :

بزم آتش افروخته است خنجر تو به پیش آتش افروخته که دارد تاب
کدام کشور کش نه زدست تست انیر کدام خسرو کش نه زدست تست مآب
زبس امان که نبشتند از تو شاهان را ز کار هاندشها دست و خامه کتاب
چنین طریق ز شاهان گرا بود که تر است به علم و عفو در نك و بجنك وجود شتاب

محمود سعد را چکامه شیوائی است در ستایش سیف الدوله محمود که به حسن صنعت موصوف و حرف مهم و بباء در آن محذوف است ، چنانکه گاه خواندن لب بالا بر لب زیرین نیاید :

تاخت و تاز و بت شکنیهای سیف الدوله در اقطار هند و جب خشنودی المقتدی بالله بیست و هفتمین خلیفه عباسی گردید و او را بنامه نواخته صنیع امیر المؤمنین خوانند.

صنیع خوبشترن خوانند امیر المؤمنین او را شده امکان او افرون که بادش بر فزون امکان
همایون باد و فرخنده بر او این عز و جاه او همیشه فرو جام او چونامش باد جاویدان
در چکامه دیگر میسر آید :

توسیف دولتی و عز ملتی که ترا صنیع خوبش بنامه خلیفه کرد خطاب
نصیب دولت و ملت ز خوبشترن داری (۱) درست گردی بر خوبشترن همه القاب
شهی که ایزد صاحبقرانش خواهد کرد چنین که ساخت زاول بسارش اسباب
کنون دهمی ای شاه صبح نصرت و فتح هنوز اول صبح است خسر و امشتاب
همیشه تافلك آبگون همی گردد کهی بسان رحا که حمایل و دولاب
بدولت اندر ملك ترا مباد کران بشادی اندر عمر ترا مباد حساب
بیوستان سعادت چو رادسر و بیال ز آستان جلالت چو آفتاب بتاب

۱- ملت بمعنای دین و شریعت و طریقه است و در عصر انقلاب بقلط بجای امت و شعب بکار برده ملت ایران 'مجلس شورای ملی' ، بانك ملی ، نظام و خلیفه ملی ، بخت آزمائی ملی گفته اند.

استاد سخن در تمهیت خلعتی که سلطان ابراهیم از غزنین برای سیف الدوله محمود
بلاهور فرستاده میگوید:

این نعمت و این رتبت و این خلعت سلطان
محمود بر ابراهیم شهنشاه جهانگیر
رادی که جو او ابر نیارد که مجلس
شیربست که تیغ است و راناخن جنگال
ای آنکه بر گرز تو مغفر نه جو مغفر
نوسیفی و از تست نکه داشته دوات
در بزم ترا معجزه عیسی مریم
هر دل که شود خسته تیرغم و اندوه
تعویذ کند کیتی هر نامه که آنرا
این بنده جو در مجلس مدح تو سرایم
سحر است خداوند در مدح تو شعرم

این چکامه غزالی در کیفیت محاصره قلعه آکره و فتح آن سروده است:

ایا نسیم سحر فتحنامه ها بردار
ز فخر منشین جز بر سر شهان بزرگ
بگو که چون ملک عهد سیف دولت و دین
بدان که تا نبود لشکری گران و نزرک
چو چرخ کینه کش و چون زمانه باقوت
رهی گرفته پیش اندرون دراز و مهیب
شماع کوکب ثابت بچرخ بر رهبر
همی خرامید اندر میان هندستان
سپهر نیک سگال و زلفانه فرغانبر
بدو ملوک ز اطراف روی بنهادند

فرخنده کند ایزد بر خسرو ایران
آن داده یزدان و دل و دیده شاهان
کردی که جو ارشیر نباشد که میدان
ابریست که ز راست و را قطره باران
ای آنکه بر تیغ تو خفتان نه جو خفتان
بر ملک نباشد بجز از سیف نکمبان
در رزم ترا معجزه موسی عمران
جزرای تو او را نکند دار و در زمان
محمود بر ابراهیم بود بر سر عنوان
گر سحر شود بر شعر او کرد تاوان
زیرا که همی عالم از او کرده حیران

کمینه خدمت هر يك ز تنگه صد بدر کمینه هدیة هر يك ز جامه صد خرور
 کمی گذاشت حصار و کمی گذاشت زمین کفش مقام همیشه کفش زول بغار
 چو میگذشت گذر کرده رأیت عالیش بگرد تیره بیوشید چرخ آینه وار
 حصار آکره پیدا شد از میانه کرد بسان توده پرو باره های چون کسار
 سپه چو دائره بیچند کرد حصن همی نمود حصن از او همچو نقطه بر کار
 بکارزار زده دست و گرم گشته لبره ز تیغ آهن سنب و ز تیر خاره گذار
 ن برید ناگه از خواب مهملین چپال گرفت لرزه و گشت از نهب آن بیدار
 حصار آکره مانده میانه دو سپه بروش لشکر اسلام و در درون کفار
 بسان چرخ برو سنک منجیق روان چنان کجا بسوی چرخ دعوت ابرار
 پیاده دادم با خود و جوشن و خنجر همی خزید بگردار مار بر دیوار
 بسنک و تیر و با آتش همی نکشت جدا بدوختندش گومی با آهن و مسمار
 هزار زخم فکند و دلش نکشت ملال هزار زخم بخورد و تنش نکشت فکار
 هر آتشی که بینداختندی از کنگر چنان نمودی کز چرخ کوکب بسیار
 هر آن سواری کاندو میان آتش رفت بگردش آتش سوزنده گشت چون گلزار
 گذشت روزی چند و همی ایسا بودند میبه ز کوشش در روز روشن و شب تاریک
 خدا یکن را دادم بگرد رزم اندر چو شتر ز شیر بدست از دهای مردم خوار
 امیر مسعود در زادگاه خود دلاهور طرح سرائی دلکشا و باغی باصفا و بیغنه
 کلنج و ابوانی رفیع به استیل اینیة تاریخی ایران و هندوستان بر افراشت
 شاد و اقصور امن الانصاف شامخه و مهد و اکرمی فرش المبرات
 شبه جزیره پهناور هندوستان در قرون باستان مهد بیشتر علوم و صنایع بوده مهندسی و هنریشه گان هند در روزگار پیشین آثار صنعتی نفیس
 بزرگوار آورده بوه نده در کشور ایران گذشته از شاهای شاهنشاهان به خامنشی در پاسارگاد و شوش
 و استخر او تیسفون و طاق بستان ، در دوران غزنویان و سلجوقیان اینیة بسیار زیبایی

میساختند. کاخهای سلطان محمود و پسرش مسعود در غزنین و پیرامون آن شهر، سراهای
 خواجه احمد حسن میمنندی و حاکم وزیر در غزنه و میمند و نیشابور، قصر رفیع
 سلطان جلال الدین ملکشاہ در اسپهان، مساجد و شاهد و مدارس نظامیه ای که خواجه
 نظام الملک حسن توسی در دارالسلام بغداد و شهرهای خراسان پی افکند و جلوه گاه
 روح هنر پیشه ایرانیان بود. کاشی کاریها و رنگ آمیزی لطیف استادانه و نقاشیها
 و تزیینات بجا و سازگار، بویژه انتخاب رنگهای چشم نواز و تناسب سازشی که میان
 الوان داده میشد، مظهر عظمت و جلال ایران در آنها بخوبی هویدا بود.

امیر مسعود استادان هنرمند ایرانی و هندی را فرمود بناهای زیبا و منظره های
 دلگشا بسقف مقرنس و طاق مقوس و نقشهای پیروزه و لازورد برکشیدند و دیوارهای
 ملون مشبک چون آبکینه فلک سبز و زرد بر آوردند.

هیند سین نازک اندیشه سبک نوینی از آثار باستانی ایران و هندوستان اقتباس
 کرده بهم آمیختند و کاخ رفیعی برای استاد سخن ساختند چون حجره آفتاب روشن،
 کنگره اش سر برسپید کوشک فلک افراخته، شرفات ایوانش با مطامع برجیس
 و کیوان برابر نهاده، در وقت کاخ را باستونهای زیبا و کاشیهای شفاف زینت دادند.
 در جنب آن سرای طرح باغی ریختند که نسیمش بوی بهشت را معطر میکرد و عکسش
 روی فلک را منور، از هر شاخه ستاره ای تابان و در هر ستاره ای هزار سپهر حیران،
 در پیرامون خیابانهایش انواع اشجار سبز و خرم که حضرت دائمی دارد نشانند؛ در یک
 خیابان درخت ساج غرس کردند، در دیگری بان در سومی صندل، در چهارمی نارگیل، در
 پنجمی خیزران در ششمی انبه و آبهای عذب که گویی از قدمگاه خضر پدید آمده است در
 مجاری و سناری و آبگیرهایش که نمونه حیاض کوثر و تسنیم بود روان کردند، حوضچه های
 مرمر سپید در میان مرزهای مستور در ضیمران و لاله و ریاحین و ازهار پر از آب زلال که
 عکس ایوانها و راهروها در آنها می افتاد و عالمی غریب بنظر میرسید،

و کانهما نشرت علی بستانه سیرا و شی الیمنة المتواصل